

فرامرز نامه

۱- شهرت داستان - چنانکه از گزارش تاریخ بلعمی^۱ و نزهت نامه علائی^۲ و مجمل الثواریخ^۳ و تاریخ سیستان^۴ و اشارات فرخی شاعر برمی آید، داستان فرامرز در سده های چهارم و پنجم هجری شهرتی فراوان داشت. بر طبق تاریخ سیستان «اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد» بوده است. شهردان مؤلف نزهت نامه علائی در کتاب خود دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز را در هند نقل می کند. فرخی سیستانی نیز در قصاید خود به فرامرز، از جمله به افسانه نبرد او با زدها اشاره می کند که خود دلیلی بر شهرت داستان فرامرز در آغاز سده پنجم است:

شنیده ام که فرامرز رستم اندر سند بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار...
آن نمایی که فرامرز ندانست نمود به دلیری و به تدبیر، نه از خیره سری^۵

داستانی که مآخذ بالا از آن نام برده اند، همه روایات منشور فرامرز بوده است که پس از آنکه بدست سرایندگان جامه نظم پوشیده است، صورت منشور آنها مانند صورت منشور بسیاری از حماسه های دیگر فارسی چون شاهنامه و گرشاسپنامه و جز آن از دست رفته است. آنچه امروزه از افسانه های فرامرز پسر رستم در دست است - تا آنجا که من می شناسم - نخست دو فرامرز نامه منظوم است و دیگر شرح ماجراهای فرامرز در میان روایات شاهنامه، کوش نامه، برزو نامه، بیژن نامه، جهانگیر نامه، بهمن نامه و بانو گشپ نامه. گذشته از این کتاب ها، فرامرز در روایات ملت هایی که از دیر باز با ایران دارای آمیزش فرهنگی بوده اند نیز مانند بسیاری دیگر از پهلوانان حماسه های ایرانی نفوذ کرده است که از آن میان باید از روایات ارمنی نام برد.

ما در این گفتار پس از اشاره ای کوتاه به ماجراهای فرامرز در شاهنامه و نزهت نامه و روایات ارمنی، سپس به موضوع اصلی گفتار خود، یعنی بررسی فرامرز نامه های منظوم و مآخذ منشور آنها می پردازیم و دوری از درازی سخن را چشم می پوشیم از شرح ماجراهای دیگر فرامرز در حماسه های دیگر فارسی.

۲- فرامرز در شاهنامه - در شاهنامه نیز از فرامرز چند جایی سخن رفته است. نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است به کشیدن کین سیاوش. در این لشکرکشی فرامرز پیشرو سپاه است^۶ و در توران در نبردی تن به تن و رازاد شاه سیجاب را می کشد و سرخه پسر افراسیاب را به بند می کشد، ولی در نبرد بعدی حتی به اتفاق گیو حریف پیلسم نمی گردند^۷ که نمایشی است برای نشان دادن نیروی رستم که سپس یکتنه پیلسم را از پای در می آورد. در داستان دوازده رخ کیخسرو رستم را به همراهی فرامرز به هند می فرستد و سفارش می کند که پس از گشودن هند فرامرز در آنجا بماند^۸. فرامرز در لشکرکشی توس به توران هم شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است. در اینجا پی می بریم که فرامرز بخاطر نام و شهرت رستم بر خلاف پهلوانان دیگر دارای درفش جداگانه ای نیست، بلکه همان درفش هفت شاخ ازدها پیکر و سیاه رنگ رستم را حمل می کند^۹.

(این مطلب که فرامرز بخاطر مقام رستم درفش جداگانه نداشته از توجیهات بعدی است و علت اصلی این بوده که درفش سیاه رنگ ازدها پیکر، درفش تمام این خاندان است و اصل آن هم به گرشاسپ برمی گردد و نه به رستم.)

در داستان رستم و اسفندیار، مهرانوش پسر اسفندیار بدست فرامرز کشته می شود^{۱۰} و پس از آن در داستان شغاد فرامرز را بر سر نعش پدر می بینیم. پس از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می کشد و آنجا را به کین پدر ویران می سازد^{۱۱}. آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبرو می گردیم در داستان بهمن است. پس از آنکه بهمن سیستان را به کین پدر ویران و زال را به بند می کشد، فرامرز به شنیدن این خبر از بست لشکر می کشد، ولی سرانجام در نبردی به دست یاز اردشیر اسیر و به فرمان بهمن او را زنده بردار می کنند^{۱۲}. تفصیل لشکرکشی بهمن به سیستان و کشته شدن فرامرز و نبرد بهمن با دختران رستم و آذربرزین پسر فرامرز و دیگر افراد خاندان رستم موضوع کتاب بهمن نامه است.

۳- فرامرز در نزهت نامه علائی - همانگونه که پیش از این اشاره شد، در نزهت نامه علائی نیز که شهردان بن ابی الخیر رازی در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم هجری نوشته است، دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز در هند آمده است که هر دو به نثر است. از این دو روایت یکی نبرد فرامرز با هندوی است به نام جیجاو. به فرمان جیجاو فیلی را بر او (بر جیجاو) می آغالند «و او خرطومش بگرفت و چندانکه کوشید پیل از ورهایی نیافت تا پاره پاره از خرطومش گسسته شد.» این جیجاو سرانجام در نبرد با فرامرز کشته می شود. روایت دوم جنگ فرامرز با رای هند است. در اینجا فرامرز را در دره ای کشانده او را خلع سلاح می کنند تا آنکه رستم می رسد و فرامرز را رهایی می دهد و آنگاه بهم لشکر رای هند را می شکنند و از پس

آن رستم رای را با خود به ایران می برد و در ایران کیخسرو از گناه او درمی گذرد و تاج و تخت او را بدو برمی گرداند.

شهمردان این دو روایت را از کجا گرفته بوده است؟ شهمردان در کتاب خود گرفتگاہ تک تک روایات خود را بدست نداده است، بلکه بطور کلی از دو چشمه نام میبرد. یکی کتابی که پیروزان معلم شمس الملوک فرامرز بن علاءالدوله امیر طبرستان، در میانه سده پنجم از پهلوی به پارسی دری ترجمه کرده بود و بخشی از آن در اصفهان بدست شهمردان می افتد. و دیگر دفتری چند از کتابی که رستم لارجانی در آغاز سده پنجم در زمان شمس الدوله دیلمی در همدان تالیف کرده بود^{۱۳}. این چشمه دوم که به سخن مولف آن شرح فرمانروایی شاهان بوده «از اول عهد گیومرث تا پادشاهی شمس الدوله ابوطاهر بن بویه»، به معیار شاهنامه ها قاعده بایست فاقد داستان فرامرز در هند بوده باشد و شهمردان از این کتاب بیشتر مطالب مربوط به شاهان و شهرها و بناها را گرفته است. پس او دو روایت فرامرز را باید از ترجمه پیروزان گرفته باشد. اینکه امیر طبرستان که پیروزان معلم او بوده و کتاب را برای او ترجمه کرده، خود فرامرز نام داشته است، نیز این گمان را نیرو می دهد.

۴- فرامرز در روایات ارمنی - در زبان ارمنی پهلوان اصلی روایات ایرانی که زیر نام «رستم زال» شهرت دارند، برزو است و فرامرز حتی رستم در این روایات نقش چندان مهمی ندارند. بر طبق یکی از این روایات، رستم پانزده ساله پس از کشتن دیوسرخ از دختری زیبا به نام گلپری که رستم او را از کاخ دیورهای داده دارای چند فرزند می گردد، از آن میان یکی هم فرامرز است که نام او در روایات ارمنی گوناگون آمده است^{۱۴}. از مهمترین ماجراهای فرامرز در روایات ارمنی، نبرد او به اتفاق زال با شاه دربند است که با سپاه خود شهر ماسون را محاصره کرده است. در هنگامه نبرد آواز گرز فرامرز از دور به گوش برزو می رسد و او به اتفاق رستم به کمک زال و فرامرز می شتابند و لشکر دشمن را در هم می شکستند. زال به پاداش دلیری برزو به شانه راست او نشان می بندد. فرامرز از این کار زال می رنجد و شهر خود را ترک می کند. ولی سرانجام میان آنها صلح می افتد. دیگر از کارهای فرامرز در روایات ارمنی گرفتن اسبی آتشی رنگ است که هر روز می آمده و گله اسبان پادشاه را به دریا می رانده و به کشتن می داده است.

(همانگونه که بسیاری از ماجراهایی که به پهلوان حماسی نسبت می دهند در اصل همان هایی است که به پدر و نیای او نیز نسبت می داده اند، و یا مثلاً رزم اقزار پهلوان بیشتر همان سلیح پدر یا نیای اوست، بهمانگونه اسب پهلوان نیز یا همان اسب پدر است، چنانکه در مورد بهزاد اسب سیاه سیاوش می بینیم که به پسر او کیخسرو (و پس از او به گشتاسپ)

می‌رسد^{۱۵}، و یا از نژاد اسب پدراست، چنانکه بر طبق یک روایت اسب سهراب، و بر طبق فرامرزنانه اسب فرامرز هر دو از نژاد رخس اند^{۱۶}. از اینرو می‌توان گفت که آتشی رنگ بودن اسب فرامرز اشاره‌ای است به اینکه بر طبق روایات ارمنی نیز اسب فرامرز از نژاد رخس بوده است. چون رنگ رخس بنابر روایات کهن ارمنی سرخ روباهی است که برابر همان بور شاهنامه است^{۱۷}. همچنین در شاهنامه نیز رنگ رخس به «چوداغ گل سرخ بر زعفران» و «آتش» مانند شده است^{۱۸}.

اینکه بر طبق روایت ارمنی این اسب آتشی رنگ گله اسبان پادشاه را به دریای می‌رانده، اشاره‌ای است به اینکه اصل این اسب از دریا است که باز ارتباط آنرا با رخس می‌رساند: در یک روایت ماندایی آمده که رخس پیش از آنکه به چنگ رستم بیفتد تازه از دریا آمده بود. و در یک روایت ارمنی و کردی چنین آمده که رستم در وقتی که به مهلکه‌ای افتاده بود، خداوند را در خواب دید که به او می‌گوید لگامی درست کند و به دریا اندازد. رستم به فرمان خداوند رفتار می‌کند و از پس آن بی درنگ رخس از امواج دریا نمایان می‌گردد و رستم را به خانه می‌رساند. موضوع دریایی بودن نژاد رخس در شاهنامه و دیگر حماسه‌های منظوم فارسی نیامده است، ولی مانند آنرا در قصه‌های ایرانی و روایات حماسی شفاهی می‌شناسیم. از جمله بر طبق یک روایت شفاهی رستم در جستجوی اسبی در خور خود، به دستور سیمرغ به کنار دریا می‌رود: «عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید آنجا مادیانی دید که می‌چرد و کره‌ای همراه اوست که آن کره همان اسب رستم بود. عده‌ای می‌گویند کره‌ای که اسب رستم شد همراه مادیانی از دریا بیرون آمد و عده‌ای می‌گویند مادیانی از دریا بیرون آمد که شکم داشت و همانجا کره‌ای زاید که آن کره اسب رستم شد^{۱۹}». همچنین در حماسه آذربایجانی کورواغلو نیز پهلوان داستان دارای دو اسب است به نامهای قیرات و دورات که از گشن دادن مادیانی با اسبان دریایی زاده‌اند. موضوع دریایی بودن نژاد رخس بی‌گمان از باورهای کهن ایرانی سرچشمه گرفته است و با آنچه در اوستا در تیشتریشست آمده بی‌رابطه نیست. در آنجا نیز ستاره تیشتر به صورت اسب سفیدی به دریا می‌رود و به موجی نیرومند و زیبا مانند شده است.

۵- فرامرزنانه - از میان افسانه‌های فرامرز به زبان فارسی که در آنها فرامرز پهلوان اصلی داستان است، اکنون دو منظومه به وزن متقارب (وزن شاهنامه فردوسی) درست است که در زیر به بررسی دستنویس‌ها، محتوی، مآخذ و نام سراینده‌گان آنها خواهیم پرداخت.

فرامرزنانه نخستین - از این منظومه که تنها شرح ماجراهای فرامرز در هند است دو نسخه ناقص از سده دوازدهم هجری یکی در کتابخانه ملی پاریس^{۲۰} و دیگری در موزه

بریتانیا^{۲۱} در دست است. همچنین در موزه بریتانیا دستنویسی از شاهنامه هست^{۲۲} که در میانه سده سیزدهم هجری نوشته شده است و در آن جز از متن شاهنامه برخی از قطعات و داستان‌های حماسی سده پنجم و آغاز سده ششم هجری نیز آمده است، از آن میان یکی نیز همین منظومه ناقص فرامرز نامه است. گذشته از این سه دستنویس این داستان در فرامرز نامه چاپ هند نیز هست که ما هنگام شرح فرامرز نامه دوم بدان اشاره خواهیم کرد. دستنویس موزه بریتانیا پیرامون ۱۶۳۰ بیت و دستنویس موزه ملی پاریس پیرامون ۱۵۶۰ بیت و این داستان در دستنویس شاهنامه‌ای که سخن آن رفت پیرامون ۱۵۴۰ بیت دارد. شمار بیت‌های این داستان را در چاپ هند ندارم، ولی گمان می‌کنم میان ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ بیت باشد.

چکیده داستان - داستان‌های فرامرز نامه و بیژن و منیژه و یکی دو داستان کوچک دیگر همگی با صحنه‌ای همسان آغاز می‌گردند: روزی شاه ایران با پهلوانان به میگساری نشسته است که ناگهان دادخواهی از راه می‌رسد و از بیدادی که برآورفته شکایت می‌کند. (از راه یک روایت ماندایی که ما در فرصتی دیگر آنرا نقل خواهیم کرد، می‌توان پی برد که در ریخت کهن این روایات جای اصلی این صحنه‌های میخواری و دادخواهی در بارگاه فرمانروایان خاندان گرشاسپ در سیستان بوده است. ولی سپس تر هنگام دخول روایات سیستان در دیگر روایات ایرانی جای این صحنه‌ها را به دربار شاهان ایرانی منتقل کرده‌اند.) بارگاهی که در آن شاه و پهلوانان به میگساری نشسته‌اند بارگاه کیکاووس است و دادخواه نوشاد شاه هند:

یکی قصه آرم برون از نهان	به نام خداوند روزی دهان
کنم نظم‌ها چون در شاهوار	به توفیق آن قادر کردگار
بگویم کنون داستان‌ها، شتو:	ز مردی و جنگ فرامرز گو
نشسته دلیران بر شهریار	یکی روز با رامش و میگسار
فریبرز و طوس و گوپیلتن	شه و پهلوان سر بر انجمن
چو گسته‌م و گرگین و رهام نیو	فرامرز و گودرز و بهرام و گیو
که او بار خواهد بر شهریار	که ناگه درآمد یکی نامدار

این نامدار فرستاده نوشاد شاه هند است و آمده است تا از کیکاووس برای دفع دشمنان شاه هند یاری جوید. دشمنان نوشاد عبارتند از: یکی کناس دیومردار خوار که هر ساله آمده و دختری از شاه هند را می‌رباید و تاکنون سه دختر او را ربوده است. دیگر کید شاه که از نوشاد باژگران می‌ستاند. سه دیگر کرگی در بیشه مرزقون که به زبان آدمیان سخن می‌گوید و به نام «کرگ گویا» شهرت دارد. چهارم ازدهایی دژم و پنجم سی هزار کرگدن

در بیست و دوم سار. از میان پهلوانان ایران نخست تنها فرامرز است که برای رفتن به هند و دفع دشمنان نوشاد خود را داوطلب می کند. ولی سپس بیژن گیونیز به او می پیوندد و هر دو به همراهی گروهی از پهلوانان از جمله گرگین و زرسپ توس به سوی هند رهسپار می گردند. در هند فرامرز نخست کناس دیورا می کشد و سه دختر نوشاد را از بند دیورها می سازد (دوتن از آنها دلد افروز و گل افروز نام دارند) و پس از کشتن کناس دیو به گنج او نیز دست می یابد. بر روی این گنج کتیبه ای است نوشته ضحاک خطاب به فرامرز. پس از آن به جنگ کرگ گویا می روند. پهلوان اصلی این نبرد بیژن است. بیژن در نبرد با کرگ به پشت او می نشیند و عفریت او را با خود به غاری می برد که در آنجا گنج نوشاد جمشید است. در اینجا نیز نامه ای از نوشاد خطاب به فرامرز می یابند.

(مانند این صحنه ها را که پهلوان عصر به گنج و پندنامه یکی از شاهان گذشته دست می یابد و یا حتی خود مرده با پهلوان گفتگومی کند و با او سخنان پندمند می گوید، در داستانهای دیگر از جمله در گرشاسپنامه هنگام زیارت گرشاسپ از دخمه سیامک نیز می بینیم. خواست از این نمایش، اثبات حقانیت و صلاحیت و سزاواری پهلوان در احراز مقام جهان پهلوانی عصر است^{۲۳}. مضمون نامه ها و گفتارها که غالبا درباره بی اعتباری و ناپایداری جهان و اندیشه های فATALISM و خواندن به داد و دهش و ترک آ ز و رشک و خشم است، از نفوذهای زروانیسم زمان ساسانی در داستانهای حماسی است که شاهنامه نیز از آن بی بهره نیست.)

نبرد فرامرز با اژدها نه تنها بزرگترین رویداد داستان، بلکه در شمار یکی از افسانه های کهن حماسی ایران است، و چنانکه از اشاره فرخی به این افسانه برمی آید، مشهورترین ماجرای فرامرز بوده است. فرامرز در نبرد با اژدها دست به نیرنگ می زند. بدین ترتیب که دستور می دهد دو صندوق ساخته آنها را بر دو گردونه استوار کنند. سپس خود با بیژن به درون صندوق ها می روند و گرگین گردونه ها را تا نزدیکی خانه اژدها رانده، خود با شتاب برمی گردد. اژدها به نیروی دم خود گردونه ها را با اسب و صندوق می بلعد. آنگاه فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می آیند و اژدها را از درون شکم او از پای در می آورند و سپس پهلوی او را شکافته بیرون می جهند.

(دلیل آویزش بدین نیرنگ، با آنکه در داستان سخنی از آن نیست، در اصل زخم ناپذیری پوست اژدها بوده است. نگارنده در گفتاری که در پژوهش ریشه اسطوره بیر بیان (جامه زخم ناپذیر رستم) نوشته است، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است.)

بالاخره پس از آنکه فرامرز کرگدن ها را نیز می کشد، رهسپار جنگ کید می گردد. در این جنگ نخست سمنرخ دختر کید (دختر دیگر او سمنبر نام دارد) در نبرد با زرسپ اسیر

می گردد و زرسپ او را نزد فرامرز می آورد:

فرامرز گفتش سمنرخ توی کله خودش از سرفگندند خوار
رخسار چون بهار و لبی همچونوش بفرمود کاین را بسازید بند
کسه داری به میدان رگ پهلوی پدید آمد آن گوهرا آبدار
به گرد لبان شگرستان به جوش ولیکن چو جانانش نهید ارجمند

سرانجام گروهی از پهلوانان کید به دست فرامرز و یاران او کشته یا بندی می کردند و خود کید نیز می گریزد. اکنون نوشاد راه را تا جایگاه کید برای فرامرز شرح می دهد: تا کشور کید صد فرسنگ بیابان بی راه است (۱). پس از آن سرزمین کید است. نخست شهری پیش می آید به نام نیکنور از آن پهلوانی به نام نوشدار (۲). در شصت فرسنگی آن مرز سرنج است (۳). شش روز دور از آنجا مرز ددی است به نام ستور یا سنور (۴). از آنجا پس از دو روز راه مرز اروند شاه قرار گرفته است (۵). در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می گذرد. مردی با فرهنگ و سرگذشت دان. مرز سپین گلیو نام دارد (۶). پس از آن شهر دهلی پدیدار می گردد که در آن جیپال فرمانروایی می کند (۷).

(گرچه در داستان جایی سخن از هفتخان فرامرز نیامده است، ولی چنانکه شماره گذاری ما نشان می دهد، در فرامرز نامه نیز راه پر خطری که پهلوان داستان باید طی کند دارای هفت منزل است و احتمالاً در صورت اصلی داستان آنرا هفتخان فرامرز می نامیده اند.)

فرامرز نیکنور را می گشاید و شاه آنجا نوشدار را به بند می کشد. نوشدار راهنمایی فرامرز را به جایگاه کید بعهده می گیرد.

(نقش نوشدار در اینجا مانند همان نقش اولاد در هفتخان رستم و یا نقش گرگسار در هفتخان اسفندیار است. این موضوع گمان پیشین ما را در مورد هفتخان فرامرز نیرو می دهد.)
فرامرز پس از کشتن دد با برهمن ملاقات می کند و از او پرسش هایی به شیوه تمثیل درباره جهان و نفس آدمی و موضوعاتی از اینسان می نماید. در این میان کید هندی نیز کس می فرستد و باب آشنایی می گشاید، بیژن و زرسپ دختران کید را به زنی می گیرند و فرامرز کید و هندوان را از دین چند خدایی به دین یک خدایی خود می خواند. البته کید نخست نمی پذیرد و بر این می نهند که فرامرز و برهمن به گفتگو بنشینند. برهمن چندین پرسش در کالبد تمثیل از فرامرز می کند و فرامرز همه را به درستی پاسخ می دهد. اکنون نوبت پرسش به فرامرز می رسد. برهمن نیز پاسخ درست را می داند، ولی به زبان آوردن آن خستو شدن به یگانگی خداوند است. سرانجام برهمن و کید زنار می درند و بت ها را می شکنند و

ترک چلیپا و سکوبا می کنند و یزدان پرست می گردند. سپس فرامرز برای جنگ با جیپال روانه دهلی، یعنی خان هفتم می گردد. ولی داستان در همین جا قطع می شود:

سوی شهر جیپال بنهاد روی ابا نامداران پرخاشجوی
هزاران درود و هزاران ثنا ز ما تن به تن بر سر انبیا

آیا فرامرزنامه نخستین از اصل ناتمام مانده است؟ این داستان در هر سه دستنویس موجود آن و نیز در فرامرزنامه چاپ هند فاقد جنگ فرامرز با جیپال است. از سوی دیگر از جریان داستان و پیشگویی های رویدادهای آینده در داستان، چنین برمی آید که جنگ فرامرز با جیپال، یعنی خان هفتم فرامرز باید آخرین ماجرای فرامرز در هند بوده باشد که اندازه آن نسبت به بقیه داستان دست بالا از سیصد بیت بیشتر نبوده و از اینرو دور است که کاتبی پایان داستان را به قصد خلاصه کردن آن زده باشد. بنابراین اگر نظم این داستان از آغاز ناتمام نمانده باشد، باید پایان دستنویس اصلی یا پایان دستنویسی که دستنویس های کنونی از آن جدا شده اند، افتاده بوده باشد.

در اصالت روایات این داستان به هیچروی جای گمانی نیست. نفوذ زبان تازی در این داستان بسیار کم و نفوذ اسلامی در آن دیده نمی شود. در گفتگوهای فرامرز با برهمن که جای درخوری برای نفوذ عقاید اسلامی است، نشانه ای از چنین نفوذی نیست. برعکس چه موضوعاتی که در این گفتگوها مطرح می شود و چه کالبد تمثیلی آنها به خوبی شیوه اندیشه زردشتی را نشان می دهند و حتی یکجا در سرلوحه آمده است: «خواندن فرامرز مرکید و هندیان را به دین خود که دین زرتشت باشد.»

چنانکه دیدیم در این داستان هندوان پروان چلیپا و سکوبا، یعنی مسیحی معرفی شده اند، در حالی که آگاهی نویسنده گان اسلامی حتی پیش از لشکرکشی های محمود به هند درباره این دیارتا این اندازه بوده است که بدانند دین برهمنان هند، مسیحی نیست. نسبت مسیحیت به هندوان باید مربوط به پایان دوره ساسانیان از زمان خسرو دوم بعد باشد که کلیسای مسیحی حتی در درون ایران مهمترین و خطرناکترین رقیب آیین زردشتی شده بود. درباره کاربرد واژه جیپال (سانسکریت: Jayapala) باید گفت که هر چند علت شهرت این نام در آثار نظم و نثر سده پنجم و ششم هجری بیشتر مربوط به جنگ سلطان محمود با جیپال در سال ۳۹۲ هجری است، ولی پیش از آن نیز این نام به معنی مطلق فرمانروای هند شناخته شده بود، چنانکه مثلاً در کتاب حدود العالم تألیف ۳۷۲ هجری نیز آمده است. همچنین منجیک ترمذی شاعر میانه و نیمه دوم سده چهارم هجری این نام را در بیتی آورده است:

به تیغ طره ببرد ز پنجه خاتون به گرز پست کند تاج بر سر جیپال

اگر این بیت چنانکه در لغت نامه دهخدا به نام منجیک آمده واقعا از او باشد (از منجیک قصیده‌ای به همین وزن و پساوند هست)، در این صورت لت دوم این بیت اشاره به نبرد فرامرز با جیال و دلیل دیگری بر شهرت داستان منشور فرامرز در سده چهارم هجری و همچنین دلیلی بر ناتمام ماندن یا افتادگی پایان فرامرز نامه نخستین است.

شاعر منظومه - شاعر در آغاز رزم کید گزارش کوتاهی درباره خود می دهد:

از یسن پس کنون رزم کید آوریم	عقابی پر از بیم صید آوریم
ز جور زمانه دلم گشت سیر	نرسته از و پیل و شیر دلیر
چنان دان که در بوم پیروز باد	که بر دوستان جمله فیروز باد
چه کهتر چه مهتر هر آنکس که هست	همه شاد خوارند و از بادیه مست
جهان را به شادی همی بسپرند	همه با می ورود و رامشگرند
منم بی می ورود و بانگ سرود	نه یار و نه همدم نه آوای رود
یکی روستا بچه فرسی ام	غلامی دل پاک فردوسی ام

آیا خواست از فرسی ایرانی است؟ یعنی شاعر خود را یک روستا بچه ایرانی نامیده است؟ ولی گمان من این است که خواست شاعر از فرس همان فرس آباد است که گویا یکی از دهه‌های مرو و در دو فرسنگی آن بوده است و بر طبق لباب الانساب عبدالحمید بن حمید فرس آبادی نیز از آن محل بوده است. اگر این گمان درست باشد شاعر اهل فرس آباد مرو بوده و شاید نام او نیز فرسی است، یعنی منسوب به فرس آباد مرو. و ده پیروز آباد محل زندگی شاعر هنگام سرودن داستان فرامرز نامه بوده است. در خراسان و دیگر بخش‌های ایران این نام ده بسیار است، ولی در اینجا پیروز آبادی که به مرو و فرس آباد آن نزدیکتر باشد اعتبار بیشتری دارد. شاعر در جایی دیگر نیز چند بیتی در وصف حال خود سروده است:

ز سالم چو شد سی و شش نزد مان ^{۲۴}	ز پیری رسیده بر مرز یان
ز باد خزانگی رخس زرد شد	گل ارغوا در خم گرد شد
بنفشه سمن گشت، گل شد تهی	شدم چنبری شاخ سروسهی
تنم خم گرفت و دلم غم گرفت	دو دیده بشورید و رخ نم گرفت
ز خورشید بر من نیامد تفی	وزین خرمنم جو نیامد کفی
تگرگی ز میغم نشد در کنار	گلی هم نیامد نصیب از بهار
جهان پر ز گنج است و ما پر ز رنج	شکوفه بهر سوی، ما در شکنج
جهان را همه باده هست و نوا	مرا باد در دست و خود بینوا

از تمام مطالب بالا می توان چنین نتیجه گرفت که شاعر فرامرز نامه که احتمالا از

فرس آباد مرو بوده، در دهی به نام فیروزآباد زندگی می کرده و داستان فرامرنامه را در سن سی و شش سالگی در همین محل سروده است. دیگر اینکه شاعر که خود را غلام فردوسی می نامد، یعنی او را استاد و پیشرو خود می داند، مانند فردوسی از همان طبقه دهقانان ایرانی بوده که هر چند این طبقه در سده پنجم و ششم مقام گذشته خود را بکلی از دست داده و بصورت خرده مالکان کم بضاعتی درآمده بودند، ولی هنوز در حفظ و نظم روایات ملی قدیم ادامه دهنده سنت پیشین اند.

اصالت روایات، کمی واژه های تازی، نبودن تاثیرات اسلامی، سادگی لفظ وبری بودن از نفوذ شعر پس از فردوسی، بویژه شعر غنایی، می رسانند که تاریخ نظم این فرامرنامه از نیمه دوم سده پنجم هجری فروتر نیست. البته باید در نظر داشت که شاعری که به گفته خود روستازاده و کتب اصلی مورد مطالعه اش کمابیش محدود به شاهنامه و دیگر روایات کهن است، خود بخود از تاثیر تغییراتی که در زمان او در دیگر جاها در زبان و شعر به وقوع پیوسته است تا اندازه ای بر کنار می ماند.

در باره شیوه سخن این منظومه باید گفت که اصولا داستانهای حماسی ملی و اصل پس از شاهنامه گذشته از گرشاسپنامه اسدی هیچکدام به سبک مستقلی نمی رسند، بلکه همگی با نوسان هایی کوچک و بزرگ در همان خط سبک حماسی شاهنامه باقی مانده اند، هر چند در ارزش هنری کارشان از شاهنامه بهمان اندازه دوراند که مقلدان نظامی از نظامی.

مأخذ منظومه — شاعر در منظومه خود دوبار از مأخذ خود نام می برد. بار نخستین در آغاز داستان جنگ فرامرز با کید:

کنون باز گردم به گفتار سرو	چراغ مهان سرو ماهان به مرو
چنین گفت آن مرد پر هوش و ویر	ز گفتار او گوش کن یاد گیر

و بار دوم در آغاز جنگ دیگر با کید:

کنون گفته زاد سروست پیش	که باد آفرینش ز اندازه بیش
-------------------------	----------------------------

این آزاد سرو همان کسی است که فردوسی در آغاز داستان رستم و شغاد از او یاد می کند:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی به مرو
دلی پر ز دانش سری پر سخن	زبان پر ز گفتارهای کهن
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان کشیدی نژاد	بسی داشتی رزم رستم به یاد...

کنون بازگردم به گفتار سرو فروزنده سهل ماهان به مرو^{۲۵}

از آنجایی که ثعالبی نیز داستان رستم و شغاد را نقل کرده است، باید گفت که فردوسی این داستان را مستقیم از روایت آزاد سرو نگرفته، بلکه نویسندگان شاهنامه ابو منصورى آنرا با ذکر نام سرو و شمه‌ای در ستایش او از او گرفته‌اند و از آنجا عیناً با همان کیفیات و جزئیات وارد شاهنامه فردوسی شده است. ولی شاعر فرامرزنامه داستان خود را مستقیم از کتاب آزاد سرو نقل کرده است و این حقیقت این احتمال را که شاعر فرامرزنامه اهل فرس‌آباد مرو بوده نیرو می‌دهد.

گذشته از داستان‌های رستم و شغاد و فرامرزنامه، داستان شیرنگ نیز از روایت همین آزاد سرو گرفته شده است. و بی گمان داستانهای دیگری نیز که درباره ماجراهای رستم و دیگر افراد خاندان او در دست است در اصل از روایات همین آزاد سرو بوده که به گفته فردوسی «بسی داشتی رزم رستم به یاد». بویژه بسیاری از روایات سیستان در شاهنامه چون داستانهای زال و رودابه، گرفتن رخش، رفتن رستم به سپند دژ، آوردن رستم کیقباد را از البرز، هفتخان رستم، رستم و سهراب و اکوان دیو، که در تاریخ طبری اشاره‌ای به آنها نشده است، کتاب روایات سیستان یا اخبار رستم به فارسی آزاد سرو بوده و نه خداینامه که به دلایل دیگر نیز فاقد روایات رستم بوده است. و نیز محتمل است که از میان این روایات نامبرده یجز دو افسانه نخستین، بقیه که ثعالبی ذکرى از آنها نکرده است، یادست کم برخی از آنها در شاهنامه ابو منصورى هم نبوده و فردوسی خود آنها را از کتاب آزاد سرو گرفته باشد.

با آشنایی بیشتر با این آزاد سرو که سهم بزرگی در تدوین روایات حماسی ایران دارد، ولی اهمیت او چنانکه باید و شاید شناخته نشده است، به اهمیت محیط مرو در عهد احمد بن سهل نیز پی می‌بریم. مرو در زمان سهل و کشمکش‌های سیاسی سهل با دربار سامانی و کوشش‌های ادبی آزاد سرو و مسعودی مروزی در دستگاه سهل، ما را به یاد توس در زمان ابومنصور عبدالرزاق می‌اندازد که او نیز با دربار سامانی در کشمکش بود و در دستگاه او نیز مردانی چون ابومنصور در زمینه ادبیات حماسی فعالیت داشتند و زمینه را برای کار دقیقی و فردوسی آماده ساختند. شهرهای مرو و توس و نیز بلخ سه زادگاه بزرگ ادبیات حماسی ایران در دوره اسلامی‌اند. و اما نام «سهل ماهان» که در شاهنامه آمده با آنکه در بیشتر دستنویس‌های شاهنامه و نیز ترجمه‌بنداری به همین صورت دیده می‌شود، چنانکه شادروان تقی‌زاده یادآور شده است^{۲۶}، درست بنظر نمی‌رسد. به گمان من چنانکه ازبیتی که از فرامرزنامه نقل شد بر می‌آید ماهان مربوط به سرو است و نه سهل. در داستان شیرنگ نیز

ماهان مربوط به سرو است و آن بیت چنین است:

کنون بشنو از گفته زاد سرو چراغ صف صدر ماهان به مرو

بنابر این می‌توان احتمال داد که در آن لت از شاهنامه نیز «سهل ماهان» گشته «سرو ماهان» است. یعنی نام این آزاد سرو گویا آزاد سرو ماهان بوده، یعنی اهل ماهان مرو، و دور نیست که آن آزاد سرو زمان خسرو انوشروان نیز که بر طبق روایت شاهنامه در یکی از دبستان‌های مرو کودکی هوشیار به نام بزرگمهر را کشف کرد و با خود بنزد خسرو آورد^{۲۷} نیای همین خانواده بوده باشد و آزاد سروان از خانواده‌های کهن و سرشناس و نژاده مرو بوده‌اند. ولی چون آزاد سرو گرد آورنده روایات حماسی خاندان رستم بوده از اینرو چنانکه در بیت‌هایی که پیش از این از شاهنامه نقل شد دیدیم، نژاد او را به سام نریمان رسانیده‌اند و لزومی ندارد که او حتماً از مردم سیستان بوده باشد^{۲۸}.

۶- فرامرنامه دوم - در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در شهر بمبئی کتابی به نام فرامرز نامه به چاپ رسیده است در ۴۶۴ رویه و پیرامون ۱۰ تا ۱۰ هزار بیت^{۲۹}. چنانکه از گزارش ناشر در پایان کتاب (رویه ۴۵۱) برمی‌آید، در زمان مظفرالدین شاه یک زردشتی به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی بر آن می‌گرفته که اخبار فرامرز را گردآوری و منتشر کند و برای این کار سفری هم به بمبئی می‌کند و سرانجام پس از جستجوی‌های فراوان در ایران و هند موفق می‌گردد که چهار منظومه شامل اخبار فرامرز را از زاد تا مرگ پهلوان بدست آورد و آنها را در یک کتاب تنظیم می‌کند و مقدمه‌ای هم که از چند قطعه از اشعار دیباچه شاهنامه سرهم کرده است برای کتاب ترتیب می‌دهد و به چاپ می‌رساند.

با مطالعه کتاب می‌توان چهار منظومه‌ای را که تفتی به یکدیگر وصله کرده است بخوبی از هم باز شناخت:

منظومه نخستین (رویه ۵-۳۱) اصلاً مربوط به فرامرز نیست، بلکه شرح یکی از ماجراهای رستم است در هند که روایت آن در دستنویس شاهنامه موزه بریتانیا که ما پیش از این از آن نام بردیم (نک به پی‌نویس ۲۲) نیز آمده است (از برگ ۱۱۲ ب تا ۱۱۵ آ). علت گزینش این روایت در جزو ماجراهای فرامرز تنها بخاطر چند بیت پایان آن، یعنی شرح زادن فرامرز از دختر شاه هند بوده است.

منظومه دوم (رویه ۳۲-۷۸) سرگذشت بانو گشسپ است که پهلوان اصلی آن نیز بانو گشسپ دختر رستم است و فرامرز جوان در کنار خواهر نقش کوچکی بیش ندارد. از این حماسه کوچک دستنویسی در کتابخانه ملی پاریس و چند دستنویس منظوم و منثور در کتابخانه بادلیان درست است.

با منظومه سوم (رویه ۷۸-۱۵۷) در واقع کرده‌های اصلی فرامرز آغاز می‌گردد و این منظومه سوم همان فرامرزنامه منظوم و ناقصی است که پیش از این زیر نام فرامرزنامه نخستین درباره آن گفتگو شد. در دستنویس تفتی نیز آخرین بخش ماجرای فرامرز در هند، یعنی نبرد فرامرز با جیپال افتاده است و داستان با همان بیت کاتب: هزاران درود و هزاران ثنا... به پایان رسیده است و این موضوع گمان ما را که نظم این داستان گویا از آغاز تا تمام مانده است و یا پایان آن پیش از انشعاب و شاخه بندی دستنویس‌ها افتاده بوده است، نیرو می‌دهد.

بخش بزرگ کتاب را منظومه چهارم (رویه ۱۵۷-۴۵۰) تشکیل می‌دهد که پیرامون شش هزار بیت دارد درباره سرگذشت فرامرز در هند و سرزمین‌های دیگر. روایات این بخش که ما از آن به نام فرامرزنامه دوم یاد خواهیم کرد از روایات فرامرزنامه نخستین که ما پیش از این از آن یاد کردیم بکلی جداست و دستنویسی نیز که در دست تفتی بوده، دستنویسی کاملاً مستقل و جز از فرامرزنامه نخستین بوده است، به چند دلیل: یکی به دلیل گفته خود تفتی که می‌گوید برای تنظیم کتاب خود از چهار دستنویس گوناگون استفاده کرده است. دیگری به این دلیل که بیت: هزاران درود و هزاران ثنا... که کاتب دستنویس فرامرزنامه نخستین بر پایان کتاب افزوده، در فرامرزنامه چاپ بمبئی نیز در همان جای خود آمده است و تفتی توجه نداشته و یا نخواست است این بیت را به منظور پیوند دادن دو فرامرزنامه با یکدیگر بزنند. دیگر این که فرامرزنامه دوم با قطعه‌ای از شاهنامه (صحنه سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود) آغاز می‌گردد که نشان می‌دهد از این راه خواسته‌اند میان آغاز این داستان و متن شاهنامه ارتباط ایجاد کنند و چنین کاری را - چنانکه مثال‌های دیگری نیز در دست است - در آغاز یک داستان انجام می‌دهند و نه در میانه آن.

چکیده داستان - همانگونه که اشاره شد داستان با قطعه‌ای از شاهنامه، یعنی سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود آغاز می‌گردد و سپس رستم به دادخواهی نزد کیخسرو می‌رود و شکایت می‌کند که شهری را که در زمان کیکاووس به او داده بودند تورانیان از او گرفته‌اند. کیخسرو فرامرز را با سپاهی برای بازستاندن آن شهر می‌فرستد و پس از آن فرامرز رهسپار هند می‌گردد. مادر اینجا برای پرهیز از درازی سخن تنها به شرح رهسپاری مطالب بسنده می‌کنیم:

نبرد فرامرز با طورک و کمک خواستن طورک از افراسیاب و سرانجام کشته شدن طورک بدست فرامرز، رفتن فرامرز به هند و جنگ او با رای، نبرد فرامرز با دیوی به نام تجانو، خواب دیدن زال از گرفتاری فرامرز و فرستادن رستم را به کمک او و بازگشتن هر دو به ایران به اتفاق رای هند، بخشودن کیخسرو گناه رای هند را و سپردن تاج و تخت هند بدو. در غیاب رای هند مهارک نامی تاج و تخت هند را از دست او بدر می‌برد و فرامرز برای سرکوبی

مهارک دوباره رهسپار هند می گردد. پس از آن داستان رفتن فرامرز است به جزیره کهیلا و کشتن دیوسپاه و رهایی دختر شاه کهیلا از چنگ دیو، دلباختن دختر بر فرامرز و پیوند بستن آندو، رفتن فرامرز به خاورزمین و رزم با مردم جزیره، جنگ او با مردم جزیره فیلگوشان، گفتگوی فرامرز با برهن، رفتن فرامرز به خاورزمین و کشتن مرغ واژدها و رزم با شاه خاور، رفتن فرامرز به قیروان و کشتن اژدها و گرگ و شیر در قیروان و برداشتن گنج گرشاسپ، رفتن فرامرز به سوی باختر، ورود سیمرغ به صحنه، زیارت دخمه هوشنگ، رزم فرامرز با شاه فرغان، رفتن فرامرز به کلان کوه و جنگ با دیوان، خواب دیدن فرامرز رستم را، دلباختن فرامرز بر دختر فرطورتوش شاه پریان و ناپدید شدن دختر در چشمه، رفتن فرامرز به کشور فرطورتوش به جستجوی دختر. در آغاز این ماجرا فرامرز دیوی را به بند می کشد و او مانند اولاد در هفتخان رستم و گرگسار در هفتخان اسفندیار راهنمایی فرامرز را بعهده می گیرد و اکنون فرامرز باید تا رسیدن به کشور شاه پریان مانند رستم و اسفندیار از هفتخان بگذرد. فرامرز در سه خان نخستین دو شیر و دو گرگ و یک غول را می کشد و در خان چهارم و پنجم گرفتار سرما و گرما می گردد و در خان ششم و هفتم کرگدن و اژدهایی را می کشد تا بدین ترتیب به کشور شاه پریان فرطورتوش می رسد و در آنجا سرانجام پس از هنرنمایی هایی چند با دختر شاه پریان پیوند می بندد و به ایران باز می گردد و سپس دوباره به هند می رود. یکسال پس از آن فرامرز دارای دو فرزند می گردد. یکی به نام سام از دختر شاه پریان و دیگری به نام آذر برزین از دختر شاه کهیلا.

شاعر منظومه — درباره سراینده فرامرزنامه دوم چیزی نمی دانیم و متأسفانه چون اکنون کتاب را هم در دست ندارم نمی دانم که آیا در آن مطلبی درباره نام و اویی سراینده آن یافت می شود یا نه. به گمان من سراینده آن ناشناس است. همچنین درباره مذهب سراینده چیزی نمی توان گفت. جز اینکه یکجا در پایان قطعه نبرد فرامرز با مرغ که ما آنرا در بخش نهم این گفتار نقل کرده ایم، خلیفه دوم عمر را ناسزا یا بهتر بگوییم سزا گفته است. اگر این بیت ها واقعا از سراینده باشد و ناشر زردشتی کتاب تفتی به کتاب نیفزوده باشد، شاعر زردشتی و یا شیعی مذهب بوده و در هر حال اهل تسنن نبوده است.

فرامرزنامه چاپ بمبئی پر است از گشتگی ها و بیت های سست و الحاقی و نیز نادرستی های فراوان چاپی و در آن بیت های فراوانی از شاهنامه و دیگر حماسه های فارسی نیز هست. از این رو بخاطر یکدست نبودن روایات و نداشتن دستویسی از آن، درباره تاریخ نظم آن نیز نمی توان سخنی گفت. ولی قطعات اصلی و کهن آن باید از آغاز سده ششم باشد. شاید با مطالعه دقیق تر آن بتوان از برخی رازها پرده گشود. در هر حال این کتاب بخاطر حفظ روایت فرامرزنامه دوم که گویا دستویس آن دیگر در دست نیست، دارای ارزش بسیار

است.

مأخذ منظومه — مأخذ فرامرزنامه دوم — دست کم در سفر نخستین فرامرز به هند — همان ترجمه پیروزان، یعنی مأخذ نزهت نامه علائی بوده است. چون هر دو روایتی که شهردان در نزهت نامه علائی از ترجمه پیروزان نقل کرده است و ما در بخش سوم این گفتار از آن یاد کردیم، در فرامرزنامه دوم نیز هست. یکی از این دو روایت افسانه هندوی به نام جیجاو (تنجاو، تیجاو) است که در فرامرزنامه دوم تجانو نام دارد و عین همان روایت آمده است (رویه ۱۷۲ بجلو). و دیگر نیرنگ کردن رای هند و بند کردن فرامرز و فرستادن زال رستم را به کمک فرامرز است که آن نیز در فرامرزنامه دوم هست (رویه ۱۹۲ بجلو).

۷ — چکیده سخن — بجز روایاتی که در آنها فرامرز در کنار پهلوانان دیگر نقشی داشته است و از آنها در بخش نخستین این گفتار نام برده شد، به زبان پهلوی دست کم دو روایت هم بوده که پهلوان اصلی هر دو فرامرز بوده است. یکی از این دو روایت را آزاد سرو ماهان مروی مترجم بسیاری از روایات سیستان در پایان سده سوم یا آغاز سده چهارم هجری در مرو در دستگاه احمد بن سهل، و دیگری را در میانه سده پنجم هجری پیروزان معلم شمس الملوک فرامرز بن علاء الدوله امیر طبرستان از پهلوی به نثر فارسی برگردانیده بوده اند. ترجمه آزاد سرو را در نیمه دوم سده پنجم هجری شاعری از دهقانان کم بضاعت از مردم فرس آباد مرو در سن سی و شش سالگی در دهی به نام پیروز آباد که محتملاً در همان نزدیکی های مرو قرار داشته به نظم کشیده است که یا ناتمام مانده و یا پایان آن افتاده است. این شاعر که از پیروان فردوسی بوده گویا یکی دو روایت دیگر از آزاد سرو را نیز به نظم کشیده بوده است (نک به پی نویس ۳۲). روایت دوم را پس از آنکه شهردان بن ابی الخیر رازی در پایان سده پنجم یا آغاز سده ششم هجری دو روایت کوتاه از آن را در کتاب نزهت نامه علائی نقل کرده است، شاعری گمنام آنرا به نظم کشیده که اکنون گویا از نظم او دستنویسی در دست نیست، ولی دستنویسی از آن را ناشری زردشتی به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی در دست داشته و آنرا همراه با سه روایت دیگر در کتابی به نام فرامرزنامه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در بمبئی منتشر کرده است.

و اما درباره آن کتاب اخبار فرامرز که تاریخ سیستان از آن نام برده و نوشته است که «جدا گانه دوازده مجلد» بوده است، فعلاً آگاهی بیشتری نداریم. ولی گمان می رود که آن کتاب روایتی جدا گانه از فرامرز نبوده است، بلکه در آن صورت منشور همین دو روایت فرامرز را که در بالا سخن آن رفت به یکدیگر پیوند داده بودند، شاید در نگارشی دیگر و با آب و تابی بیشتر. توجه شود که چنانکه دیدیم روایت نخستین در زمان کیکاووس و روایت دومین در زمان کیخسرو روی می دهد، یعنی در واقع روایت دومین را میتوان دنباله روایت نخستین

گرفت و آندورا به یکدیگر پیوند داد، چنانکه مثلاً تفتی نیز همین کار را در فرامرزنانه چاپ هند با صورت منظوم این دو روایت انجام داده است.

ما امیدواریم در این گفتارگوشه ای از مآخذ حماسه های فارسی را روشن کرده باشیم. در آینده در گفتاری دیگر درباره مآخذ حماسه های فارسی و محتوای خداینانه گفتگو خواهیم کرد تا از این راه کم کم مآخذ پهلوی ادبیات حماسی ایران و چگونگی تنظیم و تلفیق آنها در ادبیات پهلوی و فارسی روشن گردد.

۸- نمونه هایی از شعر فرامرزنانه نخستین

... ازو چو گذشتی به دوروز راه
یکی مرزبینی همه چوبهشت
همه کشت ورز و همه بید و سرو
درختی سطرخی و هندی درو
گل خیری و نسترن صد هزار
هوا مشکبار و زمین مشکبوی
همه کشت بینی جهان نی شکر
مرآن مرز را نام باشد گلیو
وزانسو همی بر کمین زمین
همه ملک آباد و لشکر فراخ
به دهلی درو شهریار دگر
چو کیدش هزاران کمر بند پیش
شماره که یارد سپاه ورا
ستوه آید از گنج آن شه زمین
به هند اندرش هست جیپال نام
نخستین چوپیمود خواهی زمین
ندانم که با او به آوردگاه
وزان پس بفرمود کید بزرگ
به فرمان او نامور صد هزار
چنان پیل جنگی و آشفته مرد
زیلان همانا که شصت فزون
بیابان یکایک سپر بر سپر

پدید آیدت مرز اروند شاه
تو گوئی گلش دارد از گل سرشت
به باغ اندرون طوطیان با تذرو
ز قمری و بلبل چمن گفتگو
برون آمد از پهلوی جویبار
بتان گرد بام و چمن گرد کوی
درختان یکایک همه بارور
چنین آفریدش جهانبان خدیو
یکی مرزبینی چو دریای چین
پر از کشت ورز و همه باغ و کاخ
چو کیدش همه کار و بار دگر
یکایک همه خویش و پیوند پیش
که داند همی دستگاه ورا
نیندیشد از دشمن او روز کین
زمین زیر نام و زمان زیر کام
به هند اندرون لشکر کید بین
چه سازی بدین خوار مایه سپاه
پذیره شدندش به کردار گرگ
خروشان برفتند مردان کار^۳
بیامد خروشان به دشت نبرد
همه تن چو دیوار و دندان ستون
همه نیزها در هوا کرده سر

جهان پر شد از نای شینپور دم
 زمین شد یکایک چو دریای موج
 چپ و راست لشکر بیاراستند
 رده بر کشیدند یکیک گروه
 فرامرز زانسو صفی برکشید
 گرانمایه بیژن سوی میمنه
 سوی میسر هوش ور گستهم
 زرسپ گرانمایه دلبند طوس
 فرامرز هر سو صف آرای بود
 وزان پس صف آرای شد گید هند
 سوی راست طهمور و اروند شاه
 چو فیروز و بهروز در میسنه
 فلارنگ و شهرمرد در قلبگاه
 سمنرخ ابا ساز پیش پدر
 نخستین سمنرخ به میدان جنگ
 چو دیدش ز قلب اندر آمد زرسپ
 بدو گفت کای هندی بد سگال
 چه تازی به میدان ایران همی؟
 بپوشم ترا جامهٔ پرنیان
 سمنرخ بدو گفت کای پارسی
 سمنرخ منم دختر شاه کید
 به مردی کسی پشت من بر زمین
 زرسپ از سخنهاى او بر دمید
 سمنرخ برآورد با او عمود
 چکاکاچاک بر شد از آن مرد و ماه
 چو طهمور جنگی بدو بنگرید
 سمند جهنده به میدان فکند
 فرامرز را گفت کای دیوزوش^{۳۲}
 سزد گر کنون پی به میدان نهی
 فرامرز بل سوی آویز^{۳۳} شد

بیابان گلستان ز زرین علم
 بهر سودلیران همه فوج فوج
 عقابان ز هر گوشه برخاستند
 بلرزید دشت و بجنبید کوه
 که کیوان زمین را بدیده ندید
 ابا شاه نوشاد چندی تنیه
 ابا نوشدار و دلیران بهم
 به قلب اندرون با علم بود و کوس
 بهر گوشه چو شیر بر پای بود
 جهان نیلگون شد دریای سیند
 زمین شد چو دریای جوشان سیاه
 کلنگوی و چندین دلیران سیه
 سیه مرد و چندی دلیران شاه
 جهان سرخ و زرد و سیه سر بر...
 پیامد بکردار غران پلنگ
 چو آتش سوی او جهانیید اسپ
 چه نامی^{۳۱} بدین تیغ و گوپال و یال؟
 ندیدی تو رزم دلیران همی؟
 کزین پس نبندی به مردی میان
 چو تو کشته ام نیزه و ربار سی
 که افکنده ام چون تو بسیار صید
 نیارد به هنگام میدان کین
 ز کوهه عمود گران بر کشید
 زمین شد پر آتش هوا پر ز دود
 ز دوروی کردند گران نگاه...
 ز گردان دل خسرو آزرده دید
 خروشی به گردون گردان فکند
 کجا مرد هند از تو گیرد خروش
 که چون پی نهی پی به زندان نهی
 سمند جهانگیر زو تیز شد

بدو گفت کای هندی بد نژاد
 نبینی که دریا به موج اندرست
 زمان بر زمین تیغ باره همی
 سپه را بفرمود کاندر نهید
 چو دریا به موج اندر آمد سپاه
 چو دریا به قلب اندر آمد زرسپ
 فرامرز پیش و دلیران ز پس
 فرامرزیل همچو درنده گرگ
 به الماس ضحاک بنهاد دست
 از آن تیغ آتش و ش آبدار
 به فیروز و بهروز ناگه رسید
 چو آتش دویدند زی پهلوان
 به شمشیر هندی و گوپال و خشت^{۳۴}
 به یاری بیامد سمنبر چو شیر
 به زخم عمودش گرفتند خیر
 ز کوه چو بر شد به گردون عمود
 سیه مرد را دست و پهلوشکست
 دگر آنچه بُد تیز بگریختند
 وزانپس بشد بیژن دیوبند
 چوپیلی که از بند گردد یله
 ابا او دلیران ایران هزار
 سرهند لشکر ز خنجر گذار
 بزد گسته هم نیزه بر میمنه
 همه دشت کین بُد سرویال و گوش
 گریزان بشد لشکر کید شاه
 بشد کید و بگرفت راه گریز
 که دیدم شما را همه زن، نه مرد

به مادر که زادی چه نامت نهاد؟
 بهر موج کاید نهنگی سرست
 پلنگ از شدن سر نخارد همی...
 همه ارمغان تیغ هندی دهید
 شد از میمنه بیژن نیکخواه
 ز چپ گسته هم شد چو آذر گشپ
 به مردار بُد کرکسان را هوس...
 در آمد به قلب سپاه بزرگ
 بسا بیکران مرد زو گشت پست
 بسی پست شد گرد خنجر گذار
 دل هر دو زان شیر نر بر دمید
 برآمد ده و گیر زان هر دوان
 زد و خون برآمد بر آن پهن دشت
 سیه مرد و شه مرد و چندی دلیر
 برآمد ز هر سوده و دارو گیر
 برآمد ز هر تارک مغزدود
 سمنبر بیفتاد بر خاک پست
 بدان ازدها کس نیاویختند
 فتاد اندران لشکر آن زورمند
 خروشد به کین و فتد در گله
 همه گرد و مرد و دلیر و سوار
 فکندند بر کید و گشتند خوار
 شکست و پراگند کرد آن بُنه
 برآمد به گردون به یکره خروش
 بسا سر کزان رزمگه شد تباه
 برآورد با سرکشان رستخیز
 نزیبید شما را سلاح نبرد

۹- نمونه ای از شعر فرامرزنانه دوم - قطعه زیر که وصف نبرد فرامرز با مرغ است، به گمان من تقلیدی از افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کَمک است که در اینجا مانند بسیاری از

کرده های گرشاسپ ورستم به فرامرز نسبت داده شده است و گویا نبرد اسفندیار با سیمرغ نیز تقلیدی از همان افسانه است. از اصل افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کمک چیزی در روایات حماسی ملی باقی نمانده است، ولی در روایات زردشتی اشاراتی به این افسانه هست^{۳۵}. فرامرز پس از کشتن مرغ از استخوان او تختی ساخته به کیخسرو پیشکش می کند. این افسانه نیز همان افسانه تخت طاقدیس خسرو پرویز است^{۳۶} و بی گمان این افسانه را همانگونه که در شاهنامه نیز در داستان این تخت آمده است، بر بسیاری از شاهان ایرانی پیش از خسرو پرویز نسبت می داده اند.

رفتن فرامرز به خاور زمین و کشتن مرغ را

ابا نی کمردان زرین کمر چو آتش سوی خاک دل پر شتاب که بالا زده میل بیش آمدش سپهد بدن کوه نزدیک شد نگه کرد ناگاه بر روی کوه که مانند آن چیز هرگز ندید بفرمود تا کشتی اندر شتاب بپرسید ازو مهتر شیر گیر به گفتار ملاح بگشاد لب نباشد به گیتی شگفتی چنین گریزان ز چنگال او شیر و پیل شود آسمان از دو پرتش نهان همان چشم او هست تابان چو مهر کس از مرغ و آهونیارد گذشت نه نر ازدها و نه غرنده شیر سزد گر بزودی از او بگذری ز^{۳۷} بالا در آید چو کوهی دمان به چنگال کوهی چو کاه آیدش هم اندر هوایش ز هم بر درد	به کشتی روان شد یل نامور همی رفت چون باد بر روی آب شبانگه یکنی کوه پیش آمدش چو از تیره شب روز تاریک شد بر افراخت سر از میان گروه یکی همچو خورشید چیزی پدید فرورزنده مانند آفتاب بدان جایگه راند ملاح پیر چه چیز است گفت اندرین تیره شب؟ بدو داد پاسخ که مرغیست این درازای و پهنش باشد دو میل چو پرواز گیرد سوی آسمان بلرزد از آسیب پرتش سپهر ز بیمش بدین کشور و بوم و دشت نه مردم نه ببر و نه پیل دلیر نه پرنده مرغ و نه دیو و پری ازین هر چه آید برش بیگمان ز روی زمین تیز بر بایندش ز پستی سوی تیره ابرش برد
---	---

سپهد ببود آن شب آنجایگاه چو بنمود خورشید رخشان کلاه

بسپرواز بر رفت مرغ گران
 زبالا سوی کشتی آهنگ کرد
 فرامرز چون مرغ زانگونه دید
 کمان را بزه کرد گرد دلیر
 خدنگ سیه پز جوشن گذار
 نهاد از بر چرخ و برزد گره
 چو چپ راست شد، راست آورد خم^{۳۸}
 چو با دوش تنگ اندر آورد شست^{۳۹}
 بزد بر پر مرغ تیر خدنگ
 ازو نیز بگذشت و پرواز کرد
 زبالا نگون گشت و آمد بزیر
 بیفتاد مانند کوه سیاه
 ز کشتی بیامد یل چیر دست
 زدش تیغ بر بال تا پاره شد
 ز منقار و پرواز و چنگال او
 فراوان گزین کرد و با خود ببرد
 از آن استخوان ها یکی تخت ساخت
 مران تخت را پای ها از بلور
 همان پیکر مرغ و ماهی بران
 زبالا نگارید شکل سپهر
 چو بهرام مریخ و کیوان پیر^{۴۱}
 نگارید سر تاج شاه زمین
 همان بزم و رزم و همان تاج و تخت
 بر تخت او رستم [و] زال و سام
 بدانسان نگارید آن پیش بین
 همه میخ و چوبش بُد از سیم ناب
 زیاقوت و فیروزه و سیم و زر
 ز اسبان و پیلان و برگستان
 ابا باج هندوستان سر بر
 چو بردند نزدیکی شهریار

ز بهنای پزش سیه شد جهان
 که بر باید از روی دریا چو گرد
 بر آشت و یک نعره ای بر کشید
 چو مرغ از هوا اندر آمد بزیر
 کجا کوه ازو خواستی زینهار
 دهان خدنگش بر آمد بزه
 شد ابروی چرخ از نهیبش دژم
 چو ماهی خدنگش ز شستش^{۴۰} بجست
 جهان کرد بر مرغ پرتده تنگ
 تن مرغ بی توش و بد ساز کرد
 بلرزید دریا و کوه از نفیر
 ز دیدار او خیره گشته سپاه
 بدست اندرش تیغ چون پیل مست
 چنان سهمگین مرغ بیچاره شد
 هم از استخوان و پرو بال او
 به گنجور بسپرد چون بر شمرد
 ز گردون گردان سرش بر فراخت
 برو بر نگاریده شیر و ستور
 ز بیرون نگاریده اندر میان
 همان پیکر ماه و ناهید و مهر
 پدید آورید اندرو ناگزیر
 جهاندار کیخسرو پاک دین
 نشسته برو خسرو نیک بخت
 ابا پهلوانان ایران تمام
 کزو خیره گشتی بت آرای چین
 نشانده درو در و لعل خوشاب
 صد و بیست خروار بُد بارور
 همان نیزه و تیغ از هندوان
 فرستاد نزد شه نامور
 چنان گنج با تخت گوهر نگار

ز هر گونه زربفت شاهنشهی
درو چار منظر پدیدار کرد
که در وی دی و تیر و مهر و بهار
به دی مه بُدی همچو فصل ربیع
بُدی مهر و ماه از خوشی چون بهشت
بهاران خود از خرمی بُد چنان
همان گردش اختران اندرو
بهر کار شه را که رای آمدی
شه پر منش خسرو نیک نام
شهان دلاور که بر تخت زر
نشستند با فر شاهنشهی
به اندازه خویشتن هر کسی
بدینگونه بُد تا به گاه عمر
که بر خواهش چرخ بیدادگر

بیفزود با داد و با فرهی
به تدبیر و از رای هشیار کرد
چو بنشستی آن خسرو نامدار
پراز شکل خوب و ز رنگ بدیع
که فصل ربیع اندرو لاله کشت
که بردی ازو رشک خرم چنان
پدید آورد آن شه نیکخو
به نیک و بد از وی بجای آمدی
مران تخت را طاقدس^{۴۲} کرد نام
به ایران زمین از پی یکدگر
بران تخت زیبای با فرهی
فزودی بران نیکویی ها بسی
نحوس اختر بدرگ بی پدر
شد ایران از آن دیوزیر و زبر

یادداشت ها

- ۱- ابوعلی بلعمی: تاریخ بلعمی، به کوشش محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۵۳، دفتر ۲، رویه ۶۸۶ بجلو.
- ۲- شهرمدان بن ابی الخیر رازی: نزهت نامه علائی. درباره این کتاب نک به گفتار شادروان مینوی با نقل بخش هایی از آن با عنوان: داستانهای حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه، در: سیمرغ ۲، رویه ۱۸-۲۰.
- ۳- مجمل التواریخ، چاپ محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۸، رویه ۲.
- ۴- تاریخ سیستان، چاپ محمد تقی بهار، تهران ۱۳۱۴، رویه ۷.
- ۵- فرخی سیستانی: دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۹، بیت ۱۰۲۷ و ۷۶۵۴.
- ۶- شاهنامه (چاپ مسکو) ۲۶۵۷/۱۷۲/۳ بجلو.
- ۷- شاهنامه ۲۸۲۲/۱۸۵/۳ بجلو.
- ۸- شاهنامه ۱۰۸/۹۲/۵ بجلو.
- ۹- شاهنامه ۳۴۲/۲۹/۴ بجلو.
- ۱۰- شاهنامه ۱۰۸۴/۲۸۴/۶ بجلو.

۱۱- شاهنامه ۲۳۴/۳۳۵/۶ بجلو.

۱۲- شاهنامه ۷۹/۳۴۹/۶ بجلو.

۱۳- نک به: سیمغ ۲، رویه ۲۴.

۱۴- Faramaz و Frazam، طبری نام او را فرمرزنوخته است. بر طبق یک روایت ماندایی مادر فلامرزن (Filamers = فرامرزن) دختر شاه چین است.

۱۵- داستان این اسب جز در شاهنامه در زرتشت نامه نیز آمده است.

۱۶- شاهنامه ۲/۲۵۴/۲ قطعه دوم. در فرامرزنانه اسب فرامرزن از تژاد رخش است: که آن کره رخش رستم بود. و دریانو گشپ نامه اسب فرامرزن و اسب بانو گشپ هر دو از تژاد رخش اند:

بران کره رخش هر دو سوار شتابان به صحرا چو ابر بهار

۱۷- نک به: قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی، در: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱/۱۳۵۳،

رویه ۷۳.

۱۸- در توصیف رنگ رخش در شاهنامه چنین آمده است (۸۴، ۷۸/۴۶/۲):

تنش پرنگار از کران تا کران چو داغ گل سرخ بر زعفران
همی رخش خوانیم بر ابرش است به خواتشی و به رنگ آتش است

۱۹- ابوالقاسم انجوی شیرازی: مردم و شاهنامه، تهران ۱۳۵۴، رویه ۹۲.

۲۰- مویخ ربیع الآخر ۱۱۷۳ هجری، نک به:

E. Blochet: Catalogue des Manuscrits Persans, Paris III/1928, P. 18, No. 1194.

۲۱- به نشان Or. 2946, II. Fol. 50-109.

۲۲- به نشان Or. 2926, VI. Fol. 167b-179b.

۲۳- درباره موضوع حقانیت یا سزاواری شاه که یکی از مسائل بسیار مهم در نظام شاهنشاهی و قودالیسم ایران باستان بوده است، پیش از این نگارنده در جایی دیگر اشاره کرده است (نک به گفتار نگارنده با عنوان: حماسه سرای باستان، در: سیمغ ۵/۲۵۳۷، رویه ۲۷). در اینجا در تکمیل آن مطالب می افزاید: بر طبق جهانبینی ایرانی سزاواری شاه و پهلوان ممکن است از راه برخی نشانه‌ها و شگفتی‌ها و یا کارهای قهرمانی اثبات گردد. در مورد شاهان مهمتر از همه برخورداری از فر (Farr) یا خورنه (Xvarnah) است. فردرواقع فروغ حمایت ایزدی است که شاهان سزاوار از آن برخوردارند. ولی بمحض آنکه ایزد این فروغ را از آنان باز گیرد سقوط می کنند، چنانکه درباره جمشید آمده است. خورنه از راه برخی نشانه‌های خارجی مجسم می گردد: یکی هاله یعنی حلقه‌ای از نور بر دور سر، چنانکه در برخی سکه‌ها و تصاویرهای قدیم ایران خاوری دیده می شود. دیگر بصورت پرنده‌ای به نام واژغن (یشت ۱۹، بند ۳۵-۳۸). و در دوره ساسانی بصورت غم یا قوچ (کارنامک، در چهارم؛ شاهنامه ۷/۱۲۷/۲۷۴ بجلو) که به عقیده اشپگل (فرهنگ ایران باستان، رویه ۲۳۸) همان وریترغن در بهرام یشت (بند ۲۵) است. نشان صوری فردر کیانیان خالی سیاه بر بازو بوده که کیان از کیقباد به ارث برده بوده‌اند. گیو در توران اویی کیخسرو را از راه همین خال می شناسد (شاهنامه ۳/۲۰۷/۳۱۵۱ بجلو). شاه گاه سزاواری خود را از راه دلیری‌هایی چون کشتن ازدها و دیگر جانوران درنده نشان می دهد. مثلاً کشتن اردشیر کرم هفتواد را (کارنامک، در نهم؛ شاهنامه ۷/۱۵۰/۶۹۴ بجلو) و کشتن اسکندر ازدها را (شاهنامه ۷/۷۱/۱۱۷۷ بجلو) که در زمان اسکندر نیامده و از روی افسانه ازدها کشی گرشاسپ و روایات مشابه آن ساخته‌اند. همچنین ازدها ساختن فریدون از خویشتن برای آزمایش سزاواری پسران گواه دیگری از آن است. فریدون پسر کوچک خود ایرج را که در برابر ازدها هم دلیری نشان داده بود و هم خود سزاوارتر از دو پسر دیگر می داند و از اینرو ایران را به اومی دهد (شاهنامه ۱/۲۵۶/۱ بجلو). و یا افسانه برداشتن تاج از میان دو شیر توسط بهرام گور (۷/۲۹۷/۵۸۵ بجلو). و دیگر کارهایی آمیخته از تهور و معجزه چون گذشتن با اسب از رودهای پر آب مانند گذشتن فریدون از اروند رود (شاهنامه ۱/۶۷/۲۷۸ بجلو) و گذشتن کیخسرو از جیحون (شاهنامه ۳/۲۲۴/۲۴۴۷

بجلو، بویژه بیت ۳۴۶۴ بجلو) و گذشتن کورش کوچک با اسب از رود فرات (گزنفون: آناپازیس، بخش ۴) که سپس تردد رمان اسکندر به اسکندر هم نسبت داده اند. و یا گشودن کیخسرو دژ بهمن را برای اثبات سزاواری خود بر عموی خود فریبرز (شاهنامه ۳۶۴۸/۲۴۱/۳ بجلو). و یا معجزاتی چون افسانه شیهه اسب داریوش (هرودت، کتاب سوم، بخش ۸۷-۸۴)، و یا ظاهر شدن سروش در جلوی خسرو پرویز در غار، در آن زمان که از برابر بهرام چوبینه می گریزد (شاهنامه ۱۸۶۹/۱۲۰/۹ بجلو) و ظاهر شدن فرّه کیان در جلوی اردشیر و راهنمای او از بیراهه ای تا هموار و ناشناس به آبادی، در آنگاه که از سپاه هفتاد شکست خورده و گریخته است (کارنامه، در هشتم، بند ۷). و دیگر دست یافتن به گنج یکی از شاهان گذشته (که گاه با وصیت نامه او همراه است) و در پیش از آن یاد شد، مانند یافتن بهرام گور گنج جمشید را (شاهنامه ۵۱۴/۳۳۵/۷ بجلو) و گواه های فراوان دیگر. و دیگر رفتن شاه به کشور دشمن به ناشناس و شناخته شدن او پس از آنکه از او هنرها و دلیری ها سر می زند، مانند به ناشناس رفتن گشتاسپ به روم و شاپور به روم (شاهنامه ۱۲۱/۲۲۶/۷ بجلو). گاه شاه این تهر را تا بدانجا می رساند که خود پیام بر خود می گردد، مانند رفتن بهرام گور بنزد شنگل شاه هند به پیامبری خود (شاهنامه ۱۹۱۹/۴۱۴/۷ بجلو) که آنرا باز بر سر گذشت اسکندر هم منتقل کرده اند (شاهنامه ۷۶۳/۴۹/۷ بجلو، و چند بار در رمان اسکندر). و دیگر ظهور معجزات و شگفتی ها هنگام زاده شدن شاه، مانند زادن گاوبرمایون در روزی که فریون از مادر بزاد (شاهنامه ۱۰۶/۵۷/۱ بجلو) و زادن کره اسب سفید در اصطبل شاهی، در روزی که اسکندر از مادر زاد (شاهنامه ۹۴/۳۷۸/۶ بجلو) که در رمان اسکندر چون معنی این افسانه را نفهمیده اند در آن دست برده اند و از کره اسب سفید زیبا، جانوری درنده و خون آشام ساخته اند. و دیگر خواب و یا به گفته توده خواب نما شدن، مانند خواب دیدن کیکاوود (شاهنامه ۱۷۵/۶۰/۲ بجلو) و یا خواب دیدن پاپک ساسان را (کارنامه، در یکم؛ شاهنامه ۸۱/۱۱۷/۷ بجلو) و دیگر و دیگر. اینکه بهرام چوبینه در ترکستان ددی را به نام شیر کپی که چیزی جز همان ازدها نیست می کشد (شاهنامه ۲۲۸۵/۱۴۵/۹ بجلو) نه از این روست که ایرانیان در پایان سده ششم میلادی با ساده لوحی تاریخی و افسانه را درهم آمیخته باشند، بلکه به دلیل همان اعتقاد به اصل سزاواری در مقام پادشاهی ایران است که پیروان بهرام چوبینه که رمان بهرام چوبینه نیز تراوش خامه آنها بوده برای رهبر خود ادعا نموده بوده اند. رمان اسکندر تالیف کالیستس دروغین (از پایان سده سوم میلادی) را هم که می خوانیم می بینیم در کنار نفوذ های فراوان روایات ایرانی، یکی نیز همین نشانه های اثبات سزاواری اوست که ایرانیان خود بر اسکندر که او را از پدر ایرانی نموده اند منتقل کرده بوده اند تا بتوانند او را در حلقه شاهان ایرانی بپذیرند. این روایات ایرانی سپس به گوش کالیستس رسیده (و یا بدستش افتاده) و آنها را با روایات هندی و مصری و حبشی در آمیخته و از مجموعه آنها رمان اسکندر را به زبان یونانی تالیف کرده است. همانانی هایی که میان رمان اسکندر از یکسو و گرشاسپ نامه و فرامرزنامه از سوی دیگر دیده می شود، همه از تاثیر روایات ایرانی در رمان اسکندر است و نه خلاف آن، چنانکه کسانی چون موله و ماسه بدون نگرش کافی در مسئله ادعا نموده اند. نگارنده امیدوار است که روزی بتواند پژوهش خود را درباره نفوذ روایات ایرانی در رمان اسکندر و چگونگی راه یافتن این داستان در شاهنامه منتشر سازد.

۲۴- در فرامرزنامه چاپ بمبئی، رویه ۸۴: این زمان.

۲۵- شاهنامه ۱/۳۲۲/۶ بجلو.

۲۶- نک به: فردوسی و شاهنامه او، به کوشش حبیب یغمائی، تهران ۱۳۴۹، رویه ۱۶۹.

۲۷- شاهنامه ۸/۱۱۱/۹۹۰ بجلو.

۲۸- تقی زاده (همان کتاب، رویه ۱۶۸، پی نویس ۲) گمان برده است که آزاد سرورا احمد سهل با خود از

سیستان به مرو آورده بوده است.

۲۹- بی سپاسگزارم از استاد دانشمند آقای دکتر محمد امین ریاحی که نه تنها مرا به وجود فرامرزنامه چاپ هند آشنا کردند، بلکه کتاب را نیز با بزرگواری و یژه خویش برای مدتی در دسترس من نهادند.

۳۰- کار به معنی جنگ است، چنانکه کارزار به معنی جای جنگ. در داستان شیرنگ «مرد کاره» را به معنی مرد جنگ بکار برده است:

به لشکر یکی مرد کاره ندیدد به غیر از شدن هیچ چاره ندیدد

۳۱- نامیدن در اینجا به معنی منم زدن و لاف زدن بکاررفته است و در همین معنی در داستان شیرنگ نیز آمده است:

بدوپیل گفتا که ای خیره سر چه نامی به گودرز داری گهر؟

۳۲- زوش بر طبق لغت فرس تند و سخت طبع باشد. رودکی گفت:

بانگ کردم ای فغ سیمین زوش خوانیسمت که هستی زوش

این واژه در داستان شیرنگ چند بار بکاررفته است:

فتاده در آن لشکر دیو زوش زهر سو برآورد چندین خروش

گذشته از این در داستان شیرنگ زوش نام دیوی است به تن سیاه و موی چون کافور سفید. این دیو آهن پوش سه گور را در یکبار می بلند، جنگ او پیاده است و تنها رزم افزار او استخوانی گران است. به برخی دلایل لغوی که چند نمونه آن در بالا یاد شد و نیز اینکه مأخذ فرامرزنانه و داستان شیرنگ هر دو کتاب آزاد سرو بوده و سراینده هر دو داستان از آزاد سرو با صفت چراغ یاد می کنند، محتمل می نماید که این دو داستان و شاید یکی دو منظومه دیگر همه اثر یک نفر باشند.

۳۳- آویز اسم مصدر از آویختن و به معنی آویزش و آویختن در یکدیگر هنگام نبرد است. در شاهنامه (۲۸۸/۴):

(۱۲۱۵) آمده است:

بر انگیخت از جای شبیدیز را تن و جان بیاراست آویز را

۳۴- خشت در اینجا به زیر یکم آمده است. ولی خوانش آن بر طبق برهان قاطع به زیر یکم است. در شاهنامه نیز به

زیر یکم آمده است (۲۶۸/۱۴۴/۲):

برآمد درخشیدن تیر و خشت تو گفستی هوا بر زمین لاله کشت

برهان قاطع شکل این سلاح را چنین توصیف کرده است: «و آن نیزه کوچکی است که در میان آن حلقه ای از ریمان یا ابریشم بسته باشند و انگشت میابه را در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند.» چنانکه از پیش از ویس و رامین (چاپ م. تودوا- ۱. گواخاریا، تهران ۱۳۴۹، ۳۲/۶۸) بر می آید، درین این نیزه سه دانه پرکاری گذاشته:

پیمبر شد میان هر دو لشکر خبانگ چار پز و خشت سه پر

و نیز نیک به ویس و رامین ۳۲/۵۱۸ و ۳۳. سلاحی که برهان قاطع شکل آن را شرح داده است، سومریان، اسکت ها، یونانیان و رومیان نیز می شناخته اند و رومیان آنرا Amentum می نامیده اند. هنگام پرتاب خشت ریمانی که در میان یا در بین این نیزه می پیچیده اند بازمی شده و خشت پیچان به سوی هدف می رفته و این پیچش نیروی تأثیر سلاح را بالا می برده است.

۳۵- نک به: مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران ۱۳۵۴، رویه ۴۵ و ۱۳۴؛ صد دربند هشت، به کوشش دایان

بمبئی ۱۹۰۹، رویه ۹۸-۹۰.

۳۶- شاهنامه ۳۵۱۸/۲۲۰/۹ بجلو.

۳۷- در اصل: به.

۳۸- تقلید از این بیت شاهنامه است (۱۳۰۰/۱۹۶/۴):

برو راست خم کرد و چپ کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخاست

۳۹- در اصل: شصت.

۴۰- در اصل: شصتش.

۴۱- در این بیت گویا گشنگی روی داده است. چون بهرام و مریخ هر دو یک ستاره اند و پیر نیز باید گشته تیر

باشد. شاید: چو بهرام و ناهید و کیوان و تیر.

۴۲- طاقنس همان طاقنیس است به معنی «بشکل گنبد آسمان».